



ویرایش و دستور زبان^۱

حسین سامعی

اشاره

همه کسانی که به نحوی با نگارش به زبان فارسی، خواه در قالب ترجمه و خواه تألیف، سروکار دارند، از این نکته آگاه‌اند که نشر بسیاری از کسانی که دست به قلم می‌برند کاستی‌های فراوان دارد. چنین نقایص و کمبودهایی از عوامل پُرشماری نشئت می‌گیرد که بی‌تردید نبود آموزش درست و کافی، در دوره‌های پیش از دانشگاه، از مهم‌ترین آنهاست. شماری از مؤسّسات فرهنگی برای رفع این مشکل به تربیت ویراستار روی آورده‌اند و به برگزاری دوره‌های آموزش ویرایش اقدام کرده‌اند. در غالب این دوره‌ها، دستور زبان از مواد مهم آموزشی است. اما این نکته که آموزش دستور چه اثری در نگارش دارد محل کشمکش و اختلاف نظر است. در نوشته زیر، دکتر حسین سامعی نکته‌های جالب‌توجهی در این باره طرح و شرح کرده است. نامه فرهنگستان از مقاله‌هایی که با رویکردی عالمانه به امر نگارش به زبان معیار فارسی می‌پردازند، استقبال می‌کند.

در ویرایش تا کجا به دستور زبان نیاز است یا نسبت میان امر ویرایش و دستوردانی چیست؟ پیش از ورود به بحث مرور چند نکته بدیهی ضروری است.

۱. نویسنده این مقاله را برای قرائت در «هم‌اندیشی نگارش و دستور زبان» فرستاده بودند که در ۴ اسفند ۱۳۹۵ در «شرکت انتشارات فنی ایران» برگزار شد. آنچه در اینجا آمده است صورت ویراسته آن مقاله است.

غرض از دستور چیست؟ مسلماً منظور همان مطالبی نیست که به‌عنوان یک مادهٔ درسی در مدارس تدریس می‌شود. زبان‌شناسان می‌گویند که دستور، در اصل، دانش ناآگاهانهٔ زبان است، یعنی آن توانایی، خواه مادرزادی، خواه اکتسابی، که با اتکا به آن فرد می‌تواند عبارت‌های زبانی، به‌ویژه زبان مادری‌اش را، دریابد و نیز چنین عباراتی را تولید کند. این توانایی بخش‌های مختلف زبان را دربرمی‌گیرد، که در اصطلاح زبان‌شناسان بخش‌های آوایی و ساخت‌وازی و نحوی و معنایی را شامل می‌شود. با این تعریف، همه‌کس به‌ناچار دستور می‌داند. با اتکا به چنین دانشی است که گویشور یک زبان، به‌صرفِ گویشور بودن، می‌تواند دربارهٔ درستی و نادرستی عبارات زبانش داوری کند و آنها را از یکدیگر تمیز دهد. براین‌اساس، دستور زبان آگاهانه آموزش داده نمی‌شود. کودک از همان سن پنج‌سالگی زبان مادری‌اش را به‌خوبی و به‌درستی برای ایجاد ارتباط به کار می‌گیرد و آنچه، سپس، در سال‌های بعد، به‌ویژه در مدرسه، فرامی‌گیرد تجربهٔ بیشتر، آشنایی با گونه‌های زبانی مختلف و گسترش واژگان است. آنگاه هم که آموزش مستقیم دستور آغاز می‌شود، در بهترین حالت، تنها آگاهانه کردن دانشی است که قبلاً در نزد فرد موجود بوده است. شاید از همین روست که درس دستور زبان برای شاگردان، در هر سطحی، یکی از کسل‌کننده‌ترین دروس است؛ و باز شاید از همین روست که در آموزش و پرورش مدرن آموزش دستور تقریباً منسوخ شده است. چنین درسی در هیچ سطحی در نظام آموزشی ایالات متحدهٔ آمریکا ارائه نمی‌شود. غالب دانشجویان، حتی دانشجویان رشته‌های زبان و ادبیات انگلیسی، به‌ندرت اطلاعات مستقیمی دربارهٔ اصطلاحات دستوری، همچون فعل مجهول و مفعول مستقیم و فعل متعدی، دارند؛ حال آنکه موظفانند هر هفته چندین صفحه دربارهٔ مطالب مختلف به زبانی که معیارهای درست‌نویسی در آن رعایت شده باشد بنویسند. در واقع، ما به دستور آنگاه توجه می‌کنیم و می‌کوشیم آن را فرا بگیریم که یادگیری یک زبان دیگر را آغاز می‌کنیم. در این وضعیت است که آموزش دستور زبان موضوعیت می‌یابد.

اما ویراستار کیست و ویراستاری چیست؟ «ویراستار»، چنان‌که امروز در ایران و در زبان فارسی فهمیده می‌شود، نام عامی است برای هر کسی که متنی را بازبینی می‌کند و، به صورتی

حرفه‌ای، آن را متقح و احتمالاً آماده چاپ می‌کند. در نگاهی کمی باریک‌تر، ویراستار کسی است که، معمولاً از سوی ناشر، مأمور می‌شود متنی را، بر طبق ضوابطی اعلام‌شده یا اعلام‌نشده، بازبینی و بازسازی کند. این ضوابط و مأموریت محوله ممکن است املائی و آژه‌ها، نقطه‌گذاری، ساخت دستوری عبارات، انتخاب واژگان و اصطلاحات و حتی ساختار متن، هر یک به تنهایی یا همه با هم، را دربرگیرد. اما آنچه در اینجا به طور خاص مورد بحث است آن بخشی از کار ویراستاری است که صورت زبانی نوشتار (گروه‌بندی‌ها و جمله‌بندی‌ها و نیز واژگان) را بازبینی و سپس اصلاح می‌کند (در اینجا، دانسته، امر ترجمه منظور نشده است. ویرایش ترجمه، در وهله نخست، مقابله دو متن است برای اطمینان از صحت انتقال مطالب از زبان مبدأ به زبان مقصد).

حال، پرسش اول این گفتار را دوباره طرح می‌کنیم. آیا ویراستار نیاز به آموزش دستور دارد؟ از آنجاکه ویراستاران، عموماً یا دست‌کم در زبان فارسی، فقط متونی را ویرایش می‌کنند که متعلق به زبان مادری‌شان است، پس چنین آموزشی تحصیل محصل است و بی‌معنا. بدیهی است که آنها زبان موضوع کارشان را به خوبی می‌دانند و حتی انتظار می‌رود، به دلیل سابقه تحصیلی و تجربه حرفه‌ای، در قیاس با افراد عادی، شم زبانی قوی‌تر و بهتری در خصوص قواعد دستوری داشته باشند.

پس اگر ویراستاران هم زبان را به خوبی و حتی بهتر از دیگران می‌دانند، طرح مسئله آموزش دستور به آنان و گنجاندن ماده‌ای درسی در برنامه‌های مختلف ویراستاری به چه علت است و اهمیت آن در کجاست؟ علت آن وجود این فرض است که ممکن است نویسنده‌ای در هنگام نوشتن به زبان مادری‌اش مرتکب اشتباه شود و به ساخت عباراتش «غلط» زبانی و دستوری راه یابد. از آنجاکه، بر اساس این فرض، این امر ناشی از درست ندانستن زبان و، در نتیجه، درست به کار نبردن آن است، لازم است فردی که قواعد درست زبان و دستور را می‌داند و برای آن آموزش دیده است، یعنی ویراستار، این خطاها را بیابد و اصلاح کند. براین اساس، پدیده‌ای با عنوان بی‌سوادی «دستوری» وجود دارد که لازم است با آموزش رفع شود. همان‌طور که می‌بینیم، در این رویکرد به دستور، ما هیچ گامی از سنت یکصد و پنجاه ساله

دستورنویسی فارسی (اگر نگوئیم سنت دوهزار ساله دستورنویسی)، که برطبق آن «دستور علمی است برای درست خواندن و درست گفتن و درست نوشتن»، پیش تر برنداشته‌ایم. تنها مفاد آن پیچیده‌تر شده است، بیان آن فنی‌تر و چهره آن مدرن‌تر.

برای دادن تصویری بهتر از مغلطه درست و غلط، به گمان من، لازم است کمی درباره مفهوم «غلط» دستوری، از این منظر، صحبت شود. غلط دستوری چیست؟ در یک تعریف ساده، «غلط» عدول از کاربرد درست قواعد است، یعنی عدول از هنجارهای جاری زبانی. اما چه صورتی هنجار تلقی می‌شود؟ و آیا فقط یک هنجار معین وجود دارد؟ اگر در دو جمله‌ای که در زیر می‌آید، به جای جمله اول دومی را بگوئیم، آیا از هنجار عدول کرده‌ایم؟

الف) آنچه می‌بینی حاصل یک عمر است.

ب) آنچه که می‌بینی حاصل یک عمر است.

آیا اهل زبان، از مردم عادی گرفته تا درس‌خواندگان، خطایی در استفاده از جمله دوم تشخیص می‌دهند و، بدتر از آن، آیا به علت وجود این خطا درک عادی گفتار مختل می‌شود؟ آیا ضرورتاً یکی از این دو صورت غلط و دیگری درست است؟ (اینکه کدام‌یک از این دو صورت «بهتر» یا «درست‌تر» است و آن هم با چه ملاکی، در پاسخ به پرسش بالا کمکی نمی‌کند).

واقعیت این است که دستور، با تعریفی که در آغاز این گفتار از آن به دست داده شد، غلط ندارد. ما زبان مادری مان را همواره به صورتی «هنجار» به کار می‌بریم و وجود همین هنجارهاست که تفاهم زبانی را به صورتی مؤثر ممکن می‌سازد. در شرایط عادی خطایی در زبان صورت نمی‌گیرد. ما همواره دانش زبانی نهادی شده‌مان را به کار می‌گیریم تا با هم ارتباط برقرار کنیم. اگر این ارتباط برقرار شود، به آن معنی است که هنجارها و سازوکارها و قواعد مشابهی بر زبان دو طرف این ارتباط حاکم است.

البته این همه به آن معنا نیست که وقوع خطا در زبان ممکن نیست. به‌جز کودکان، زبان‌آموزان و کسانی که در حالت طبیعی نیستند (مانند بیماران مبتلا به مشکلات مغزی، افراد تحت تأثیر مواد روان‌گردان، و جز آنها) به علت عدم تسلط کافی بر کاربرد زبان مرتکب خطا می‌شوند. در مجموع می‌توان به وقوع دو نوع خطا اشاره کرد:

یکی خطای اتفاقی یا سهوی، یا به اصطلاح «اشتباه لپی»، است—خطایی که غالباً خود فرد هم در بازگشت به مطلب به آن پی می‌برد. این نوع خطا در گفتار و، به میزانی کمتر، در نوشتار همه ما رخ می‌دهد. مثلاً کلمه‌ای را نابه‌جا به کار می‌بریم؛ حرف اضافه‌ای را جا می‌اندازیم؛ نهاد و گزاره جمله‌مان با هم نمی‌خوانند. حتی گاه در آثار افراد نامدار به چنین خطاهایی برمی‌خوریم بی‌آنکه جرئت کنیم آنها را خطا بنامیم یا تلاش کنیم، ویراستارانه، اصلاحشان کنیم. صادق هدایت (۱۳۷۲: ۹) در آغاز بوف کور می‌آورد:

«در زندگی زخم‌هایی هست که مثل خوره روح را آهسته در انزوا می‌خورد و می‌تراشد. این دردها را نمی‌شود به کسی اظهار کرد، چون عموماً عادت دارند که این دردهای باورنکردنی را جزو اتفاقات و پیشامدهای نادر و عجیب بشمارند و اگر کسی بگوید یا بنویسد، مردم بر سبیل عقاید جاری و عقاید خودشان سعی می‌کنند آن را با لبخند شکاک و تمسخرآمیز تلقی بکنند».

جمله آخر این بند از بوف کور آشکارا غلط است و نمی‌فهمیم چگونه به یکی از مهم‌ترین آثار ادبی فارسی معاصر راه یافته است.

دیگری خطای عمدی یا، بر اساس نظریه کارکردهای زبانی شش‌گانه یاکوپسون، خطای زیبایی‌شناختی است. فرد می‌داند صورت زبانی‌ای را که به کار می‌برد نابهنجار است و حتی ممکن است به تفاهم آسیب بزند، اما به علتی که اساساً به امر ارتباط ربطی ندارد، آگاهانه دست به این کار می‌زند. مترجمی نام‌آور در برگردان آثار فلسفی در یکی از آثارش، برای اشاره به ماهیت‌های تغییر‌یابنده، کلمه شدنده را به کار برد که از نظر قواعد واژه‌سازی فارسی مطلقاً غلط است و، به علاوه، نیازی هم به آن نیست، چون صورت درست شونده در زبان موجود است (البته مترجم مزبور آن قدر زبان‌دان هست که فرض سهوی بودن این خطا ممکن نیست). همین نویسنده در اثری دیگر، که ترجمه هم نبود، متأثر از ساخت‌های واژگانی زبان فرانسه، واژه زبانیک را هم با کاربرد اسمی (به معنای علم زبان) و هم با کاربرد صفتی (مربوط به زبان و علم زبان) به کار برد، درحالی‌که در همان زمان برای این دو کاربرد واژه‌های زبان‌شناسی و زبان‌شناختی در فارسی رایج بودند. البته، از یک نظر، زبانیک واژه غلطی نبود، اما ضرورتی نیز به پیشنهاد آن نبود، مگر با انگیزه‌هایی که به جهان فردی و «ذوق» نویسنده مربوط است. از همین دست است ساخت‌ها و واژه‌های غریبی که

در آثار شاعران و نویسندگان همه دوره‌ها و همه زبان‌ها دیده می‌شود و خاص جهان فردی آنهاست (نک. ادیب سلطانی، ۱۳۵۴: ۲۷۳؛ کانت، ۱۳۶۲). در این حالت، صحبت از خطا در کاربرد زبان البته محلی از اعراب ندارد. فروغ فرخزاد (۱۳۶۰: ۱۶۴) در شعر «تولدی دیگر» می‌گوید «من در این آیه تورا آه کشیدم» (عبارت فعلی آه کشیدن ناگذر است و مفعول نمی‌پذیرد). بیژن الهی (۱۳۹۲: ۱۳) در شعر «برف» می‌آورد که «تنها یک بار / می‌توانست / در آغوشش کشند / و می‌دانست آنگاه / چون بهمنی فرو می‌ریزد» (فعل وجهی می‌توانست، برخلاف می‌شد، باید با شخص و شمار فعل التزامی پیرو مطابقت کند). نیما یوشیج (۱۳۸۴) در شعر «خانه‌ام ابری است» می‌گوید «در خیال روزهای روشنم کز دست رفتند» (مضاف‌الیه دست نمی‌تواند بعد از فعل بیاید). احمد شاملو (۱۳۸۴) در شعر «از این گونه مردن...»، در دو جا می‌گوید «می‌خواهم خواب اقایاها را بمیرم» و «می‌خواهم نفس سنگین اطلسی‌ها را پرواز گیرم» (هر دو فعل بمیرم و پرواز گیرم ناگذر هستند). گویندگان کلاسیک هم از این دست خطاها کم ندارند. در بسیاری از غزل‌های مولانا موارد متعددی از این دست دیده می‌شود: «راه دهید یار را آن مه ده چهار را» (۱۳۶۳: ج ۲: ۱۵) (منظور از ده چهار همان چهارده است)؛ «دلم از جا رود چو گویم او / همه اوها غلام این اویی» (۱۳۶۳: ج ۷: ۲۸) (او، مثل همه ضمیرها، صرف نمی‌شود و حالت اسم مصدری هم ندارد)؛ «در دو چشم من نشین ای آن که از من من تری» (۱۳۶۳: ج ۶: ۱۱۱) (در اینجا هم ضمیر من مثل یک صفت نشانه تفضیلی "تر" پذیرفته است)؛ «بنشین اگری عاشق تا صبحدم صادق» (۱۳۶۳: ج ۳: ۲۱۰) (گونه پی چسبی فعل بودن با حرف ربط اگر به کار نمی‌رود)؛ یا «دل بریان عاشق باده خواهد / تو او را غصه و گریان فرستی» (۱۳۶۳: ج ۶: ۲۷) (در اینجا غصه که اسم است نمی‌تواند به گریان که صفت است معطوف شود).

چنین خطاهایی، خواه سهوی باشند و خواه عمدی، فردی هستند و از آنجاکه تنها یک نفر آنها را به کار برده نابهنجار تلقی می‌شوند، هر چند واکنش ما در مقابل آنها متفاوت است: خطای سهوی را متذکر می‌شویم و تصحیح می‌کنیم؛ اما خطای عمدی را تحلیل و تفسیر می‌کنیم تا مقصود گوینده را دریابیم. نکته مهم در اینجا آن است که اگر خطای فردی

محدود به همان گوینده باقی بماند و کسی آن را تقلید نکند، هیچ‌گاه بدل به هنجار زبانی نخواهد شد. اما اگر دیگران آن را تقلید کنند، گسترش می‌یابد و گونه‌ساز می‌شود و سرانجام به هنجار تبدیل خواهد شد. و این امر، در واقع، یکی از عوامل تغییر و تحول زبان است. به بیان دیگر، تغییر و تحول زبان در بسیاری موارد از خطایی فردی آغاز می‌شود؛ این خطا سپس بدل به یک هنجار می‌شود و خود آن هنجار نیز ممکن است با یک خطای تازه نقض شود. این دیالکتیک خطا و هنجارسازی هر روز تکرار می‌شود (و این منشأ تناقضی در آرای کسانی است که از سویی معتقد به اصل تحول زبان‌اند و از سوی دیگر مدافع سرسخت زدودن زبان از اغلاط رایج و معیارسازی و تثبیت آن). از منظر علم زبان‌شناسی، غلط در واقع پدیده‌ای در زمانی است: آنچه ما غلط می‌انگاریم در زمانی معین در گذشته خطایی فردی بوده است و اینک بخشی از زبان گروهی کمابیش وسیع از افراد جامعه. با این همه، ما همچنان و مصرانه به غلط بودن آن باور داریم. می‌توان پدیده‌ای را که در دستورهای فارسی «جمع‌الجمع» نامیده می‌شود از این زمره دانست، مانند واژه‌های **طلبه‌ها** یا **عمله‌ها** که هنوز هم کسانی توصیه می‌کنند از آنها استفاده نشود. همچنین، استفاده از تنوین نصب عربی برای ساختن قید در فارسی (در کلماتی مانند **زباناً یا تلفناً**)، علی‌رغم رواج بسیار، از سوی اهل ادب مصرانه غلط به شمار می‌رود. در این میان، گاه بحث منشأ خطا به میان کشیده می‌شود. خطا ممکن است به هر علت اجتماعی یا روان‌شناختی یا زبانی رخ دهد، اما یکی از رایج‌ترین علل خطا، و به تبع آن تغییر زبان، برخورد زبان‌ها و قرض‌گیری است. غالباً این منشأ بیش از سایرین مورد توجه قرار گرفته است و متأثران از آن مورد شماتت. نقد این نظریه خارج از موضوع این گفتار است، اما بی‌تردید قرض‌گیری یکی از رایج‌ترین و طبیعی‌ترین محرک‌های تغییر زبان در همه جوامع و در همه زمان‌ها بوده است. حتی گونه معیار پاکیزه و ویراستارپسند فارسی امروز بدون آنچه این زبان از زبان عربی و دیگر گونه‌های زبانی حوزه زیست تاریخی خود گرفته و هضم کرده است قابل‌تصور نیست. و این قرض‌گیری هم، برخلاف تصور غالب، فقط محدود به واژگان نیست.

لازم است دوباره به زبان بازگردیم و ببینیم چگونه می‌توان جای خطا و تنوع و مرز میان

آنها را در زبان یافت. زبان و قواعد آن (یا دستور) آمیزه‌ای است از امور واجب و ممکن یا، آن‌طور که زنده‌یاد دکتر حق‌شناس مکرر از آن یاد می‌کرد، «آزادی و بند».

واجبات زبانی صورت‌ها و قواعدی هستند که عدول از آنها موجب خطای قطعی است، ارتباط را کمابیش مختل می‌کند و ممکن است محل اعتراض مخاطبان قرار گیرد. در زبان فارسی، مثلاً فعل باید با فاعل‌های اول شخص و دوم شخص در شخص و شمار مطابقت کند. اگر گفته شود «من رفتم»، پذیرفته نیست و نشانه‌ای است از اختلال جدی و تکرار آن احتمالاً ناشی از نوعی بیماری تلقی خواهد شد. این نوع خطاها به طور عادی در زبان رخ نمی‌دهند، زیرا دانش زبانی درونی شده گویشوران مانع بروز آنها می‌شود.

ممکنات دستوری آن دسته از پدیده‌ها و قواعد موازی زبانی هستند که هم‌زمان در جامعه زبانی وجود دارند و موجب تنوع شیوه‌های بیان و ارتباطاند. در فارسی، در کنار مطابقت فعل با فاعل‌های دوم شخص مفرد و جمع، یک حالت سوم نیز شایع است که در آن فاعل جمع با فعل مفرد به کار می‌رود: تورفتی؛ شمارفتید؛ شمارفتی. آیا می‌توان حکم کرد صورت اخیر غلط است؟ آیا هیچ انگیزه ارتباطی موجب پیدایی این صورت بی سابقه تاریخی نشده است؟

ممکنات دستوری عمدتاً پدیده‌هایی گونه‌شناختی هستند که هم‌زمان در جامعه زبانی به کار می‌روند. منشأ این پدیده‌ها گونه‌های تاریخی یا جغرافیایی یا اجتماعی یا سبکی یا موقعیتی زبان است. در عین حال، وجود برخی از این پدیده‌ها را می‌توان به عدم تعیین صورت‌های زبانی در زمانی معین نسبت داد، که یا ناشی از طبیعت سیال زبان است یا ناشی از پیچیدگی ساختار زبان و فقدان دانش کافی، و یا هر دو. مثلاً از آنجاکه «شاید» ویژگی‌های فعلی‌اش را از دست داده است، درست نمی‌دانیم آیا باید با فعل اخباری به کار رود یا با فعل التزامی (جمله «شاید در خانه است» درست است یا «شاید در خانه باشد»؟). ما هنوز هم توجیهی برای برخی از کاربردهای نشانه دستوری «را» نداریم. با اطمینان نمی‌دانیم چرا این نشانه با مفعول نکره هم به کار می‌رود (در جمله «مردی را در آنجا دیدم»)، یا قید زمان را همراهی می‌کند (در جمله «فردا در خانه می‌مانم»). هنوز هم نمی‌فهمیم در کجا لازم است فعل را با فاعل سوم شخص جمع غیرجاندار مطابقت دهیم (کدام بهتر است: کتاب‌ها روی میز است یا کتاب‌ها روی میزند). حتی در زبان یک

نویسنده واحد، در یک صفحه، در جمله‌های پیاپی ممکن است همه این صورت‌ها به کار روند. در واقع، بسیاری از این صورت‌ها «در حال شدن» هستند. در این حال، نسبت یک نویسنده با این صورت‌های متنوع موجود چیست؟ آیا ضرورتاً باید یکی را انتخاب کند و با دقت و وسواس در همان انتخاب بماند و در صورت عدول هم یک ویراستار متن را بازبینی و اصلاح کند؟ بر فرض هم چنین تصمیمی بگیرد، ملاک این انتخاب چیست؟ کدام صورت بدیل بر سایرین ترجیح دارد؟ (و این همان بحثی است که سال‌هاست در میان صاحب‌نظران در جریان است و، البته، به اجماعی هم نینجامیده است). با این حال، یک امر مسلم است: ممکنات دستوری حوزه آزادی مؤلف است. نویسنده حق دارد از میان امکانات موجود زبان هریک را می‌خواهد برگزیند، حتی اگر اعمال چنین حقی به «شلختگی» زبانی بینجامد. آنچه او را محدود می‌کند، جهان خود متن و طرحی است که او، آگاهانه یا ناآگاهانه، برای ارتباط با مخاطب در ذهن دارد. این رابطه دوسویه شکل عبارت‌های زبانی را موجه می‌سازد. پس مسئله در اینجا دیگر مسئله درست و غلط نیست، بلکه تناسب و بی‌تناسبی مطرح است: چه صورت‌هایی، با چه مقصودی، برای ایجاد چه فضای زبانی‌ای و برای چه مخاطبی به کار گرفته شوند. مثلاً هوشنگ گلشیری (۱۳۵۲: ج ۱) در داستان «عروسک چینی من»، که از زبان یک دختر بچه پنج شش ساله و به زبان محاوره‌ای تهران نوشته شده، مکرراً کلمه روزنومه را به کار می‌برد که تلفظ معیار گفتاری نیست. آیا استفاده از گونه روزنومه به جای روزنامه ضرورت داشته و متناسب با زبان داستان است؟

براین اساس، آنچه ویراستار باید بداند دانش ممکنات دستوری است. او، همانند هر گویشوری واجبات را می‌داند. آموزش دستور، او را از آنچه هست توان‌تر نمی‌کند. آنچه نیاز دارد، بعد از قرار گرفتن در ساحت جهان ذهنی نویسنده، دانش و بینشی درباره صورت‌ها و قواعد موازی زبان و دستور است. آگاهی از حیثیت صورت‌های ممکن به ویراستار امکان می‌دهد به نویسنده توصیه‌هایی متناسب با مقاصد خود وی بکند. ویراستار از یک سو در خدمت نویسنده است و از سوی دیگر در خدمت جامعه زبانی، اما در خدمت زبان نیست. زبان، من حیث زبان، فقط یک ابزار (بسیار پیچیده) انتقال پیام است و هیچ ارزش ماهوی ندارد.

آنچه به آن اعتبار می‌بخشد پیام و مخاطب است. درک پیام و شناخت مخاطب و آشنایی با امکانات زبانی باید بینشی برای ویراستار فراهم کند که متن را در جهت مقاصد مؤلف ببیند و بررسی کند. ساده‌انگاری است که تصور کنیم ویرایش کاری مکانیکی است. اگر چنین باشد می‌توان یک برنامه رایانه‌ای برای آن نوشت تا همه متون را یکدست کند. آنچه ویراستار به آن نیاز دارد بیش و دانشی است ناظر بر امکانات زبانی‌ای که در هیئت گونه‌های زبانی هم‌زمان متجلی می‌شوند.

منابع

- ادیب سلطانی، میرشمس‌الدین (۱۳۵۴)، *درآمدی بر چگونگی شیوه خط فارسی*، تهران: انتشارات امیرکبیر.
- الهی، بیژن (۱۳۹۲)، *هشتاد و دو شعر (۱۳۴۰-۱۳۵۰)*، نسخه الکترونیک، ص ۱۳، برگرفته از: <https://do-lb.blogspot.com>
- شاملو، احمد (۱۳۸۴)، «از این گونه مردن...»، *مجموعه آثار (دفتر اول شعرها)*، چ ۵، تهران: نگاه، ص ۷۴۰-۷۴۱.
- فرخزاد، فروغ (۱۳۶۰)، «تولد دیگر»، *تولد دیگر*، چ ۱۳، تهران: انتشارات مروارید.
- کانت، ایمانوئل (۱۳۶۲)، *سنجش خرد ناب*، ترجمه میرشمس‌الدین ادیب سلطانی، تهران: انتشارات امیرکبیر.
- گلشیری، هوشنگ (۱۳۵۲)، «عروسک چینی من»، *کتاب الفبا*، به همت غلامحسین ساعدی، ج ۱، ص ۱۱۸-۱۲۶.
- مولوی، جلال‌الدین محمد (۱۳۶۳)، *کلیات شمس*، تصحیحات و حواشی بدیع‌الزمان فروزانفر، ۱۰ ج، چ ۳، تهران: انتشارات امیرکبیر.
- هدایت، صادق (۱۳۷۲)، *بوف کور*، تهران: نشر سیمرغ.
- یوشیج، نیما (۱۳۸۴)، «خانه ام ابری است...»، *مجموعه کامل اشعار*، گردآوری و تدوین سیروس طاهباز، چ ۷، تهران: انتشارات نگاه، ص ۷۶۱-۷۶۲.